

فرشته شعر

دکتر حسین آقاحسینی *

چکیده:

شاعری نیازمند استعداد خاصی است که هر کسی از آن بهره‌مند نیست. تأثیر شگرف شعر بر اذهان و اندیشه‌ها، زمینه‌ساز پیدایش اسطوره‌ها و باورهای خاصی نسبت به شاعران شده است، به طوری که این باور در میان بسیاری از ملل به وجود آمده که سخنان شاعران از دنیای دیگری سرچشمه می‌گیرد و موجودات برتری این سخنان را به آنان تلقین می‌کنند و در حقیقت شاعر سخنگوی آن موجود برتر است. این شیوه تفکر را در اساطیر یونان و برخی ملل دیگر همچنین در اندیشه‌های اعراب جاهلی و شاعران پس از دوران جاهلیت می‌توان دید.

در اساطیر یونان و روم «آپولون» فرزند زئوس رب النوع هنر و شعر به شمار می‌آید و «موزها» که الهه‌های نه‌گانه هنر هستند زیر نظر «آپولون» الهام‌کننده شعر به شاعران و راهنمای آنان در سرودن حماسه و غزل محسوب می‌شوند.

در ایران باستان نیز مانی بر این باور بود که فرشته‌ای به نام «توم» یا «همزاد» سخنانی را به او الهام می‌کند.

همچنین اعراب دوره جاهلی بر این باور بودند که هر شاعر «جن» یا «شیطانی» مخصوص به خود دارد که شعر را بر زبان شاعر تلقین می‌کند.

در شعر فارسی نیز برخی از شاعران از «فرشته»، «جن» یا «تابعه»‌ای نام برده‌اند که شعر را به آنان تلقین یا الهام می‌کند.

واژه‌های کلیدی: زئوس، آپولون، موزها، توم، همزاد، نرجمیک، فارقلیط، تابعه، جن.

* - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان

زبان شعر اگر چه همان زبان مردم است، با زبان گفتگو تفاوت دارد. تأثیر آن نیز بسیار بیش از سخن عادی و زبان گفتگوست؛ به طوری که می‌تواند «معنی خرد را بزرگ گرداند و معنی بزرگ را خرد و نیکو را در خلعت زشت بازنماید و زشت را در صورت نیکو جلوه کند و ... امور عظام را در نظام عالم سبب شود»^۱.

اگر چه این تأثیر شعر که نظامی عروضی بیان می‌کند، بسیار مهم است و داستانهای ده گانه وی نیز در مقاله ماهیت علم شعر و صلاحیت شاعر گوشه‌هایی از این واقعیت را می‌نمایاند.^۲ اما یقیناً این شیوه سخن در تحریض، ترغیب، جنگ، صلح، عشق و امثال آن بیش از آن است که این نویسنده بزرگ قرن ششم ذکر کرده است. به همین سبب در روزگاران کهن و گذشته‌های دور، باورهای خاصی درباره‌ی شاعر و زبان شعر پدید آمده و در طی روزگاران پایدار مانده است. آنان وقتی دریافتند که زبان شعر با کلام عادی تفاوت دارد و هرکسی را یارای سرودن شعر نیست. بر این باور شدند که نیرویی از غیب این سخنان را به شاعر تلقین می‌کند. این نیروی غیبی که ملهم شعر است، الهه یا فرشته یا جن مخصوصی است که این کلام را بر زبان او جاری می‌کند و به او قدرت سرودن می‌دهد.

این سخن بدان معنی نیست که شاعر به کمک واژه‌ها و عباراتی بجز آنچه مردم همزبان وی با آن سخن می‌گویند، شعر می‌سراید و برای ترکیب کلمات از دستور و قواعد دیگری بهره می‌گیرد، بلکه بدین معناست که شاعر، معانی تازه‌ای را در قالب الفاظ مأنوس اهل آن زبان می‌ریزد و عبارات را نیز در مفاهیم جدیدی به کار می‌برد و اصطلاحاً از «ما وضع له» خارج می‌شود و همین واژه‌ها و عبارات آشنا را در استخدام معانی تازه‌ای در می‌آورد. بنابراین اگر چه ظاهراً این زبان همان زبان مرسوم است اما از نظر معنا و مفهوم با آن تفاوت دارد؛ مردم آن را می‌فهمند اما تفاوت آن را نیز در می‌یابند. به تعبیری می‌توان

گفت این زبان شاعرانه برای مردم «بیگانه آشنا» است. با آن که «اکذب» آن «احسن» آن است مردم آن را می پسندند و دوست می دارند.

بنابراین شاعری یک استعداد ذاتی است که اکتساب در پیدایش آن راهی ندارد؛ اگر چه کسب می تواند در تقویت و رشد این قوه درونی مؤثر باشد. به همین سبب هر کسی هم به دنیای شاعر راه ندارد و این جهان درونی، خاص اوست، به طوری که تقلید و پیروی از دیگران از ارزش و اعتبار شعر می کاهد. بنابراین در هر دوره ای شاعران ماهر و چیره دستی پیدا می شوند که سخنان آنان توجه مردمان را به سوی خویش جلب می کند و آنان را به این سخنان علاقه مند و شیفته می سازد. به طوری که این باور در میان آنان تقویت می کند که این کلام، عادی انسان نیست و چون با زبان گفتگو تفاوت دارد، بنابراین باید سرچشمه ای بیرون از وجود شاعر داشته باشد؛ زیرا اگر چنین نبود دیگران هم در سرودن چنین شعرهایی توانایی داشتند.

می توان گفت همانگونه که انسان برای حل بسیاری از مشکلات خویش به جهان ماوراء خود پناه برده است، در اینجا نیز این موضوع ظاهراً دشوار را اینگونه برای خویشتن توجیه کرده است که موجوداتی برتر از انسان مانند خدایان، فرشتگان، یا شیطانها و امثال آن، این سروده ها و کلام مخیل را بر زبان شاعر جاری می کنند.

بیشترین نمود این اندیشه را در اساطیر یونان و باورهای اعراب جاهلی و پس از آن می توان دید اگر چه در اساطیر هند و ژاپن و برخی از ملل دیگر نیز چنین اندیشه هایی کم و بیش وجود داشته است، در ایران نیز در اعتقادات مانی چنین باوری دیده می شود.

الهه شعر در اساطیر یونان و روم

در اساطیر یونان و روم الهه ها و خدایان متعدد در کارهای گوناگون بشر نقش اساسی داشتند. هر کاری به رب‌النوع خاص خود منسوب می شد و این خدایان و الهه ها بودند که راهنمای هنرمندان و متفکران به شمار می آمدند. در باورهای مردم آن سرزمین زئوس (Zeus) یا ژوپیتر (Jupiter) خدای خدایان، قدری بی همتاست که حکومت خویش را در سرزمین جاودانان و فنا ناپذیران بنا نهاده است. جایگاه فرمانروایی این برترین خدا، کوهی است. افسانه ای به نام المپ (Olympe) که در میان انبوهی از برف گم شده و ناپدید گشته است. این کوه که در طی روزگاران دست نخورده باقی مانده بود و کسی را یارای رفتن به آن نبود، کوهی است اساطیری که مظهر قدرت افسانه ای خدایان یونان و روم به شمار می رفت تا این که سرانجام در سال ۱۹۵۵ میلادی برای اولین بار گشوده شد.^۲

اپولون (Apollon) فرزند زئوس و لتو (Leto) است که مظهر نیروی خورشید و ماه و سرود سخوانی و هنر به شمار می رود.^۳ اما از حاصل عشق زئوس به منه موزین (Mnemozyne) الهه های دیگری به وجود می آیند که به موزها (Muses) شهرت دارند. یکی از این الهه های نه گانه که مظهر هنری خاص هستند نیز در کوه المپ به سر می یازد و از میان آنان «اوترپ» (Euterpe) الهه تغزل و موسیقی؛ اراتو (Erato) الهه شعر غنایی و مرثیه سرایی؛ پولیمنی (Polhymnie) الهه سرود و کالیوپه (Caliope) الهه شعر حماسی و فصاحت است. درست است که آپولون خدای موسیقی و هنر است اما موزها به عنوان کارگزاران و واسطه های وی الهام بخش آن به شاعران و هنرمندان به شمار می آیند و همه این الهه های نه گانه زیر نظر آپولون به راهنمایی انسانها مشغولند. همه شاعران یونان و روم موزها را الهام بخش اندیشه های شاعرانه در شعر خویش می پندارند و آنان را راهنمای اشعار زیبای خود می دانند. یکی از شاعران بزرگ یونان که هشت سده پیش از

میلاد می‌زیسته هزیود (Hesiod) نام دارد، وی - که مؤلف «شجره نامه خدایان» می‌گوید: هنگام چراندن گوسفندان در کوهی به نام هلیکن (Helicon) با موزها آشنا شده و پس از این آشنایی، آنان چوبدستی‌ای به نشانه افتخار به وی داده‌اند و وی از این راه به موهبت و افتخار شاعری نایل شده است.^۹

از میان موزها، کالیوپه، خدای شعر حماسی و فصاحت شهرت بیشتری دارد و به تعبیری مهمترین آنان به شمار می‌رود؛ به طوری که هزیود معتقد است اگر این الهه نبود، شعر حماسی هیچ‌گاه به این همه شهرت و قدرت نمی‌رسید. هراس (Horace) نیز که از شاعران قبل از میلاد است، موزها را مظاهر عنایت آسمانی و موهبت خدایان می‌داند و می‌گوید آنان سرچشمه و الهام بخش هنرهای ظریفه‌ای هستند که انسان بدان نیازمند است. پوزانیاس (Pausanias) از مورخان یونانی دو سده پیش از میلاد می‌گوید موزها در کنار چشمه ای مقدس به نام تریزن (Trezene) به سرود خوانی و رقص سرگرم بودند و به شاعران و متفکران در شعر خویش الهام می‌بخشیدند؛ اما هزیود انجام این کار را به وسیله موزها در کنار چشمه ای مقدس به نام آگانپ (Aganippe) می‌پندارد. از چشمه دیگری به نام هیپوکرن (Hippocrene) یا چشمه اسب نیز نام برده‌اند که بنابر باورهای اساطیری، مرکز اصلی تجمع موزها بود و آپولون، موزها را در کنار این چشمه رهبری می‌کرد. کم کم شاعران به این امید و این باور که موزها آنان را راهنمایی کنند و الهام آسمانی شعر را به آنان عطا نمایند به کنار این چشمه می‌آمدند.^{۱۰}

به همین سبب ستایش موزها نخستین بار به وسیله «همر» در «ایلیاد» و سپس به دست هزیود در «شجره نامه خدایان» مطرح شد. به طور کلی این ستایش در شعر شاعران بیش از سایر هنرمندان انجام گرفته است، به طوری که شاعران بزرگی چون «ویکتور هوگو» به

طور تحسین آمیزی به ستایش موزها پرداخته اند. علت این کار نیز آن است که به نظر این شاعران «آن فلسفه الهام بخشی که روح شاعر را در اوج اندیشه‌های آسمانی به پرواز در می‌آورد و آن کلمات و جملاتی که چکیده و فشرده رؤیاهای جاودانی است "موز" نام دارد».^۷

سرانجام آلن هوس (Alain Hus) نیز با طرح «مذهب آپولون دلفی» به «آپولون» جنبه معنوی و عرفانی بخشید و هاتمان او را نیز آشنای به اسرار خواند.^۸ این گوشه ای از باورهای شاعران یونان و روم درباره الهه های هنر و شعر است که بیش از سه هزار سال در اندیشه و ذهن هنرمندان و شاعران آن سرزمین جای گرفته و الهام بخش آثار هنرمندانه و جاودانه شده است. در اساطیر هند نیز رد پای از این تفکر یعنی الهام بخشی خدایان را در شعر می‌توان دید. «اوشس یا اوشا» (Ushas) یکی از مشهورترین خدایان ودایی است که الهام بخش زیباترین سرودهای ودایی به شمار می‌رود، همچنین سرشوتی (Sarasvati) را خدا بانوی هنرهای خلاق به ویژه شعر و موسیقی دانسته اند. در این اساطیر الهه شعر و موسیقی به صورت مجسمه ای است که بر نیلوفر آبی ایستاده و همراه با قویی که مرکب اوست به تصویر کشیده شده است.^۹ در اسطوره های ژاپن نیز از بتن به عنوان خدای ادبیات و موسیقی نام برده‌اند.^{۱۰}

دیدگاه افلاطون

اما افلاطون، از حکمای قبل از میلاد یونان نیز در آثار خویش این باورهای اساطیری را بیان می‌کند و معتقد است که هر شاعری فرشته‌ای دارد که پیوسته در او آویخته است و آن شاعر مسحور و در تملک اوست. منظور وی از فرشته همان موزهاست که الهه های

شعر به شمار می آیند و واسطه بین آپولون و شاعران‌اند. از دیدگاه افلاطون نیروی شاعری قدرتی است خدایی که به وسیله فرشته شعر به او الهام می‌شود. وی می‌گوید:

«خدای شعر اول خودش به مردمان الهام می‌کند و آنگاه از این مردمان که الهام یافته‌اند، عده دیگری الهام می‌گیرند. زیرا همه شاعران بزرگ، خواه آنها که شعر حماسی می‌گویند یا شعر غنایی شعر گفتنشان به علت الهامی است که به دل آنها می‌رسد. شاعران وقتی اشعار زیبایشان را می‌سرایند در حال بیخودی هستند، ... اما وقتی به خود می‌آیند از این کار عاجز و ناتوان‌اند ... شاعران بدانسان که از خدای شعر الهام دارند، می‌گویند و می‌سرایند».

وی معتقد است که اگر سرودن شعر بر اساس قواعد و اصول اکتسابی بود، شاعران در هر موضوع و هر گونه که می‌خواستند، می‌توانستند شعر بسرایند، سپس کار شاعران را همانند کار پیامبران می‌داند و می‌گوید خداوند عقل را از شاعران می‌گیرد تا آنچه را آنان می‌گویند، بر اساس عقل و خرد خودشان نباشد. چنان که با پیامبران نیز چنین می‌کند تا کسانی که سخن آنان را می‌شنوند، دریابند که این سخنان گرانها از خود آنان نیست بلکه از طرف خداوند است. شاعران نیز وقتی از خدا پر می‌شوند آنچه خواست اوست، می‌گویند به همین سبب گاهی زیباترین اشعار بر زبان بدترین شاعران جاری می‌شود.^{۱۱}

افلاطون در جای دیگری شاعری را از اقسام چهارگانه دیوانگی می‌شمارد: دیوانگی غیبگویان، دیوانگی خداپرستان، دیوانگی شاعران و دیوانگی عاشقان که هر یک از آنها از الهه ای خاص الهام می‌گیرند؛ او منشاء دیوانگی شاعران را موزها می‌داند.^{۱۲}

بنابراین در اندیشه‌های افلاطون سه محور اساسی دیده می‌شود.

اولاً: شاعری الهامی است خدایی و سخن شاعر از سوی فرشته شعر به او الهام

می‌شود.

ثانیاً: سخن شاعر برخاسته از عقل نیست بلکه در هنگام سرودن شعر، عقل از شاعر گرفته می‌شود اما این به مفهوم بی‌خردی شاعر نیست. بلکه در این هنگام شاعر نیرویی برتر از عقل و خرد دارد و آن الهام از غیب است.

ثالثاً: شاعری همسنگ و همانند پیامبری است زیرا الهام بخش پیامبران نیز فرشتگان غیبی اند.

توم یا نرجمیک مانی

به گفته «ویل دورانت» در ایران پیش از اسلام شعر و افسانه به طبقات پست و مزدوران واگذار می‌شد و با مرگ آواز خوانان شعر نیز از میان می‌رفت؛ زیرا شعر مکتوب نمی‌شد. اما در اندیشه مانی می‌توان چنین موضوعی را بررسی کرد. مانی که خویشستن را پیامبر می‌دانست مدعی بود پیام خویش را با واسطه یک میانجی به نام «همزاد» یا «قرین» دریافت می‌کند. نام این میانجی که در حقیقت فرشته وحی یا «تابعه» مانی است در متون فارسی میانه که در ناحیه تورفان به دست آمده است، «نرجمیک» ذکر شده است. این واژه ترکیبی از «نر = nar» به معنی فحل و مردانه و «جمیک = Jamic» به معنی همزاد است. این نام در آثار مانوی که به زبان آرامی به دست آمده «توم = Toma» ذکر شده است.^{۱۳}

ابن ندیم نیز آن را به صورت «التوم» آورده و می‌گوید که در دوازده سالگی بر مانی نازل شده و به او گفته است: از مردم کناره گیری کن و پرهیزگاری و ترک شهوت پیش گیر. سپس در بیست و چهار سالگی دوباره بر وی ظاهر شده و مانی را مأمور آشکار ساختن دعوت خود کرده است.^{۱۴} همچنین در متون مانوی که به زبان قبطی به دست آمده، این واژه به صورت «Saish» و در آثار یونانی مانوی به شکل «suzugos» هر دو به معنای همراه و جفت آمده است.^{۱۵}

مانی در این باره می‌گوید:

«من راه ایزدان پیش گرفتم و این چیزی است که نرجمیک (همزاد) به من آموخته بود»^{۱۶} همچنین گفته اند «او همتای آسمانی و "من" ازلی روح و روان مانی است که جدا از جسم و کالبد خاکی او نگاشته شده و از این جهان علوی با مانی مراد شده دارد و الهام بخش اوست».

در فصل هفتم اینکورد درباره ملاقات زرتشت و بهمن مطالبی آمده و آن بدینگونه است که در زمانی که اهورا مزدا زرتشت را به سوی خویش فرا می‌خواند، بهمن بر او ظاهر می‌شود و بدو می‌گوید «من سخنگو و پیک آن کسی هستم که تو را و مرا آفریده است. این ملاقات را شبیه ارتباط مانی با همزاد خویش دانسته اند»^{۱۷}.

به گفته ابن ندیم، مانی خود را همان «فار قلیط» می‌دانست که عیسی (ع) به ظهور او بشارت داده بود^{۱۸} که در کتاب «کفالایا» این فار قلیط با همزاد مانی یکی است و همان خصوصیات نرجمیک را در متون فارسی میانه داراست. چنان که مانی در کتاب کفالایا مدعی است دانش خویش را از فار قلیط دریافت کرده و با او یکی شده است^{۱۹}.

دیدگاه اعراب پیش از اسلام

بارزترین جنبه نبوغ اعراب قبل از اسلام را تفوق در عرصه شعر دانسته اند. در میان این مردمان نیز نوعی دیگر از این تفکر دیده می‌شود. اعراب روزگار جاهلیت بر این باور بودند که هر گاه جنی، کسی را شایسته ببیند خاطر خواه و علاقه مند به وی می‌شود، سپس بر سر او فرود می‌آید و او را به زمین می‌اندازد، بر روی سینه او می‌نشیند و او را وادار می‌کند که از آن پس سخنگوی آن جن در میان مردم باشد و این سرآغاز ورود به جرگه شاعری است. از آن پس آن مرد مجنون که تحت سلطه جن خویش قرار داشت همه ویژگیهای

یک شاعر را دارا بود و میان این دو، یعنی جن و مجنون (شاعر) ارتباط صمیمانه‌ای برقرار بود.^{۲۰}

قدیمی‌ترین شعری که از اعراب پیش از اسلام باقی مانده، مربوط به یکصد و سی سال قبل از هجرت است که در آن قواعد و اصول شعر رعایت شده و این نشان می‌دهد که باید روزگاری دراز گذشته باشد تا شعر به این درجه از کمال برسد و شاعر تا بدان حد مسلط به کلمات باشد. در این روزگار شاعر عرب دارای موهبتی غیبی بود و با نیروهای نامرئی ارتباط داشت و می‌توانست به وسیله شعر خود باعث آزار و اذیت دشمنان شود. به تدریج کارها و مسئولیتهای دیگری به عهده شاعران گذاشته شد؛ در میدان کارزار قدرت شعر او در تحریض و ترغیب کمتر از شجاعت دلاوران قبیله نبود و در زمان صلح نیز می‌توانست با یک شعر سرنوشت را دگرگون سازد؛ گاهی با یک قصیده قبیله خویش را به حرکت در می‌آورد. بدویان، هوشمندی را با شعر می‌سنجیدند و شاعران را در هر قبیله مایه قدرت و افتخار می‌شمردند و یکی از برتریهای یک قبیله را وجود شاعر یا شاعرانی می‌دانستند که از غیب الهام می‌گرفتند.^{۲۱}

تصور آنان بر این بود که نیرو و قدرت شاعر و تأثیر سخن او از هر سلاحی و هر دلاوری بیشتر است؛ به طوری که او می‌تواند دشمن را خوار و زبون سازد. او موظف بود با ضعفهای دشمن آشنایی یابد و خاطره این کاستیها را با شعر خویش زنده کند و ضعف حریف را انگشت نما سازد. به همین سبب او در جنگها جزو طلایه داران بود و گاهی به جای شاعر به آنان «قائد» نیز گفته می‌شد.^{۲۲}

درباره کهانت نیز که از نظر آنان اهمیت بسیار داشت نیز چنین نظری داشتند و تصور می‌کردند که همواره همراه کاهن جنی هست که استراق سمع می‌کند و خبرهای پنهانی را به کاهن می‌دهد و بر زبان او جاری می‌سازد.^{۲۳}

در هر حال شاعر موظف بود که سخنگوی جن مخصوص خود باشد و اگر از این کار تخلف می کرد ممکن بود به دست آن جن کشته شود؛ چنان که مسعودی می گوید «غریض آوازه خوان» به سبب همین نافرمانی کشته شد.

مسعودی همچنین نقل می کند که گاهی جنها بیتهایی را برای برخی خوانده اند و می نویسد: «و ذکرو عن الجن بیتین من الشعر قالتهما فی حرب بن امیه حین قتلہ [الجن] و هما:

و قبر حرب بمکان قفر و لیس قرب قبر حرب قبر

و استدلوا علی ان هذا (الشعر) من قول الجن بان احداً من الناس لایاتی له ان ینشد هذین البیتین ثلاث مرات متوالیات لا یتتبع فی انشاد هما ؛ لان الانسان قد ینشد العشرین بیتا و الاکثر و الاقل اشد من هذا الشعر و اثقل منه و لا یتتبع فیہ^{۲۴}

پس از نزول آیات وحی اعراب وقتی کلام قرآن را می شنیدند چون به خدای یگانه و فرشته وحی اعتقادی نداشتند، آن را با شعر مقایسه می کردند و تصور می کردند که این کلام نیز از سوی جنیان به رسول خدا (ص) تلقین می شود، در نظر آنان فقط جن می توانست موجودی برتر از انسان باشد، بنابراین تمییز کلام وحی و شعر برای آنان مقدور نبود. به همین سبب قرآن کریم تأکید دارد که پیامبر اکرم (ص) مجنون، شاعر و کاهن نیست زیرا این هر سه، سخن خود را تلقین جن می دانستند و هر سه تقریباً در یک مقام بوده‌اند.^{۲۵}

این تفکر همچنان در میان اعراب شایع بود به طوری که شاعران دوران اسلامی و پس از آن نیز این باور را در اندیشه و شعر خود بیان کرده اند. گاهی حتی مشخصات یا نام آن

جن را نیز گفته اند چنانکه جن مخصوص «الاعشی» «مسحل» (به معنی قلم حکاکی) نام داشت و وی این را در شعر خود بازگو کرده است.

دعوت خلیلی مسحلاً و دعوا له جهنم جدعا للهجين المذمّم^{۲۷}

یا:

وما كنت شاجزداً و لكن حسبتي اذا مسحل سدّی لی القول انطق^{۲۸}

راغب اصفهانی از قول ابوالنجم عجلّی می نویسد:

انی و کل شاعر من البشر شیطانہ انّی و شیطانی ذکر
و از زبان شاعر دیگری می گوید:
انی و ان كنت صغیرا سنی فان شیطانی کبیر الجن^{۲۹}

از قول ابوالعلاء معری که خود شاعری نابیناست، نیز آمده است «ان لكل شاعر شیطانا یقول الشعر علی لسانه». بدیع الزمان همدانی در مقامه ابلیسیه از قول شیطانی می گوید: «فما احد من الشعراء و معه معین منا» ابوالفتوح رازی نیز پس از نقل شعر ابو النجم (انی و کل ...) می گوید: «آن شیطان را خواهد که عرب آن را تابعه خواند و گوید هر شاعری را از جن و انسان تابعه باشد که او را تلقین شعر کند»^{۳۰}

فرشته شعر در نظم فارسی

همانگونه که ذکر شد به گفته «ویل دورانت» در ایران قبل از اسلام شعر و افسانه به طبقات پست و مزدوران واگذار می شد و با مردن آواز خوانان شعر نیز از میان می رفت،

زیرا شعر مکتوب نمی شد بنابراین در این باره چیزی از آن دوران باقی نمانده است^{۳۱} اما در شعر شاعران ادب فارسی پس از دوران اسلامی این اندیشه کم و بیش دیده می شود. چنانکه شاعران بزرگی چون رودکی، ناصر خسرو، نظامی، جمال الدین عبدالرزاق، صراحتاً از «تابعه» یا «جن» یا «فرشته شعر» نام برده اند. رودکی می گوید:

رودکیا برنورد مدح همه خلق	مدحت او گوی و مهر دولت بستان
ورچه دو صد تابعه فرشته داری	نیز پری باز و هرچ جتی و شیطان
گفت ندانی سزاش خیز و فرود آر	آنک بگفتی، چنان که باید نتوان ^{۳۲}

ناصرخسرو نیز شعر خویش را تلقین تابعه می داند.

بازیگری است این فلک گردان	امروز کرد تابعه تلقینم ^{۳۳}
---------------------------	--------------------------------------

نظامی نیز بارها به وجود جن یا فرشته شعر یا هاتف اشاره می کند و او را یاری دهنده

خود در سرودن شعر می داند که سخنهای پوشیده و پنهانی به او می گوید.

دل هر که را کو سخن گستر است	سروشی سراینده یاریگر است
سراینده ای داشتم در نهفت	که با من سخنهای پوشیده گفت ^{۳۴}

در جای دیگری آن هاتف را خضر می نامد:

همانا که آن هاتف خضر نام	که خارا شکاف است و خضرا خرام
درودم رسانید و بعد از درود	به کاخ من آمد ز گنبد فرود
دماغ مرا بر سخن کرد گرم	سخن گفت با من به آواز نرم
که چندین سخنهای خلوت سگال	حوالت مکن بر زبانهای لال ^{۳۵}

یا این که :

مرا چون هاتف جان دید دمساز
برآورد از رواق همت آواز^{۳۶}
همچنین می گوید:

کاین فسون را که جنی آموز است
جامه نوکن که فصل نوروز است
آنچنان کن ز دیو پنهنش
که نبیند مگر سلیه مانش^{۳۷}

مرحوم همایی مقاله ای مختصر با عنوان «تابعه» دارد که ضمن بیان کلیاتی در این باره دو بیت زیر را از جمال الدین عبدالرزاق به عنوان شاهد مثال می آورد.

گویند که تابعه کند تلقین
شاعر چو قصیده ای کند انشی
من بنده چو مدح تو بر اندیشم
روح القدس همی کند املی^{۳۸}

این نوع تفکر یعنی تلقین شعر به وسیله تابعه کم کم در شعر فارسی رنگ و بوی خویش را از دست داد اما نه تنها به طور کلی از میان نرفت بلکه به گونه ای دیگر ظهور کرد. یعنی شاعران از وجود یک نیروی غیبی برای تلقین شعر سخن گفتند. اما این موجود برتر نام و عنوان خاصی ندارد، اگر چه شاعر با او آشناست و فرمان او را نیز نمی شکند.

ای که میان جان من تلقین شعرم می کنی
گرم ز من خامش کنم ترسم که فرمان بشکنم^{۳۹}
مولوی در جای دیگر می گوید :

خوش نشین ای قافیه اندیش من
گفیدم مندیش جز دیدار من
قافیه دولتی تو بی در پیش من^{۴۰}
خوش اندیشم و دلدار من

به نظر می‌رسد از دیدگاه مولوی، آن که شعر به او تلقین می‌کند یا قافیه می‌اندیشد، دلدار و معشوق اوست، نه تابعه یا فرشته. حافظ نیز در این باره که کسی یا فرشته‌ای به او تلقین شعر کند سخنی نمی‌گوید اما گاهی کسی را می‌یابد که در درون او فغان و غوغایی پیا کرده است.

در اندرون من خسته دل ندانم کیست که من خموشم و او در فغان و در غوغاست
گاهی به طور کلی سخن خویش را الهام فرشته غیب یا هاتف می‌داند و گاهی نیز
حرف خود را سخن سلطان ازل می‌پندارد.

ساقی بیا که هاتف غییم به مژده گفت	با درد صبر کن که دوا می‌فرستم
هاتف آن روز به من مژده این دولت داد	که بدان جور و جفا صبر و ثباتم دادند
چه گویمت که به میخانه دوش مست و خراب	سروش عالم غییم چه مژدها دادست
که ای بلند نظر شاه باز سدره نشین	نشیمن تو نه این کنج محنت آبادست
در پس آینه طوطی صفتم داشته اند	آنچه سلطان ازل گفت بگو می‌گویم ^۱

در چنین بیتهایی که نمونه‌های فراوان دیگری از آن در شعر شاعران ادب فارسی دیده می‌شود، هر چند صرفاً درباره الهام شعر به شاعر نیست اما در هر حال از وجود یک نیروی برتری سخن می‌گوید که به طور کلی اندیشه‌های شاعر را بر زبان او جاری می‌سازد و شعر نیز که تراوش بخشی از این اندیشه‌هاست، از آن نیروی غیبی سرچشمه می‌گیرد. این به نوعی سیر تکاملی این تفکر را می‌نمایاند، به طوری که در شعر شاعران دوره‌های بعد و حتی دوران معاصر به طور آشکارتری این طرز تفکر را می‌توان دید. شاعر با صراحت بیان می‌کند که کسی درون جان و تن او پنهان شده تا سخنانی را بر زبان او جاری سازد و همه اختیار شاعر در کف اوست.

کیست این پنهان مرا در جان و تن	کز زبان من همی گوید سخن
این که گوید از لب من راز کیست	بنگرید این صاحب آواز کیست
در من اینسان خودنمایی می‌کند	ادعای آشنایی می‌کند
کیست این گویا و شنوا در تنم	باورم یا رب نیاید کاین منم

با این که شاعر نامی از این ملهم نمی‌برد اما به نشانه‌های او اشاره می‌کند و سرنخهایی به دست می‌دهد تا خواننده خود دریابد که او کیست.

متصل تر با همه دوری به من	از نگه با چشم و از لب با سخن
خوش پریشان با منش گفتارهاست	در پریشان گویش اسرارهاست
از برای خود نمایی صبح و شام	سر ز برزن گه برآرد گه زبام
با خدنگ غمزه صید دل کند	دید هر جا طایری بسمل کند
گردنی هر جا در آرد در کمند	تا نگوید کس اسیرانش کم اند ^{۴۲}

برخی از شاعران معاصر نیز گاهی به «تابعه» اشاره کرده‌اند. البته نمی‌توان گفت که

این موضوع به عنوان یک باور و از سر اعتقاد در شعر آنان آمده است.

گفتم سحر به تابعه کای جادوی ظریف کز توست شعر و شاعری ارسحرو ساحری است
یا:

اینجا فرشته‌ای به زمین آمد از سپهر	زان سان که طیر پا به لب آشیان نهد
گویی که بود «تابعه» زان جادویی گروه	کافسون شعر در نفس شاعران نهد ^{۴۳}

نتیجه

بنابر آنچه گذشت، می‌توان گفت که زبان شعر با زبان گفتگو و زبان عادی مردم تفاوت دارد و چون هر کسی توانایی و استعداد ذاتی سرودن شعر را ندارد همچنین به سبب این که شعر می‌تواند در روح و اندیشه انسانها تاثیر فراوان بگذارد این باور را در اذهان به وجود آورده است که آنچه بر زبان شاعر جاری می‌شود سخن خود او نیست، بلکه این کلمات و عبارات از عالم برتری به وی می‌رسد و شاعر نیز سخنگوی آن موجود پنهان است که شعر را به وی الهام می‌کند. این اندیشه را در میان برخی از اقوام ملل و در اسطوره‌ها و افسانه‌های آنان می‌توان دید که آثار آن در طی روزگاران باقی مانده است. خدای هنر، الهه شعر، آپولون، موز، اوسش، توم، همزاد، فرشته شعر، جن، شیطان، تابعه، سروش، هاتف، روح القدس و امثال آن موجوداتی نامرئی اند که در سرودن شعر نقش اساسی دارند و همین ارتباط با عالم غیب است که شاعران را در میان مردم به عنوان موجوداتی برتر و نیرومندتر از دیگران قرار داده است و سخن آنان مقبولیت خاصی یافته و تاثیر کلام آنان را از دیگر سخنوران بیشتر کرده است.

یادداشتها و منابع:

- ۱- نظامی عروضی، احمد، «چهار مقاله» به اهتمام علامه قزوینی، چاپ دوم، تهران، انتشارات اشراقی، ص ۲۶
- ۲- همان، ص ۲۶-۵۳
- ۳- فاطمی، سعید، «اساطیر یونان و رم»، جلد اول، چاپ اول، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۵. نیز: ژیران، «فرهنگ اساطیر یونان» ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور، چاپ اول، تهران، انتشارات فکر روز، ۱۳۷۵، ص ۶۹-۸۲
- ۴- همان، ص ۳۲۷
- ۵- همان، ص ۸۶
- ۶- همان، ص ۹۳-۹۶
- ۷- همان، ص ۹۹
- ۸- همان، ص ۳۵۴
- ۹- ایوانس، رونیکا، «اساطیر هند»، ترجمه، باجلان فرخی، چاپ اول، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۰، ص ۳۲، ۱۵۹، ۱۶۰
- ۱۰- پیگوت، ژولیت، «اساطیر ژاپن»، ترجمه، باجلان فرخی، چاپ اول، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۳، ص ۲۱۵.
- ۱۱- افلاطون، «پنج رساله»، ترجمه محمود صنایعی، چاپ سوم، تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲، ص ۱۳۲ - ۱۳۶
- ۱۲- افلاطون، «فدروس و سه رساله دیگر»، ترجمه محمود صنایعی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۱۶۴.

- ۱۳- باقری، مهری، «تابه مانی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، شماره ۱۶۸، ۱۳۷۷، ص ۲۵، ۲۶
- ۱۴- ابن ندیم، محمد بن اسحاق، «الفهرست»، ترجمه رضا تجدد، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۶، ص ۵۸۲
- ۱۵- تابه مانی، ص ۲۵
- ۱۶- کلیم کایت، هانس یواخیم، «هنر مانوی»، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور، چاپ اول، تهران، انتشارات فکر روز، ۱۳۷۳، ص ۳۴
- ۱۷- همان، ص ۲۷ - ۲۸
- ۱۸- الفهرست، ۵۸۴
- ۱۹- تابه مانی، ص ۲۳
- ۲۰- ایزوتسو، توشیهیکو، «خدا و انسان در قرآن»، ترجمه احمد آرام، چاپ اول، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۱، ص ۲۱۶ و ۲۱۷
- ۲۱- حَتّی فیلیپ، «تاریخ عرب»، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۶۶، ص ۱۲۰
- ۲۲- خدا و انسان در قرآن، ص ۲۱۹
- ۲۳- مسعودی، ابی الحسن علی بن الحسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، به تحقیق: محمد محیی الدین عبدالحمید، الجزء الثانی، الطبعة الرابعة، م. السعاده، مصر، ۱۳۸۴ هـ. ق، ۱۹۶۴ م. ص ۱۷۳
- ۲۴- همان، ص ۱۶۲
- ۲۵- همان، ص ۱۶۱
- ۲۶- خدا و انسان در قرآن، ص ۲۲۰ - ۲۲۴

- ۲۷- الاعشى، دیوان، حقه و قدم له: فوزی عطوی، دار صعب، بیروت، ۱۹۸۰ م، ص ۱۲۸؛ نیز؛
راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد، محاضرات الادبا و محاورات الشعرا و البلغا، الجزء الرابع،
دار مکتبه الحیاء، بیروت، (بی تا)، ص ۶۳۰
- ۲۸- دیوان الاعشى، ص ۲۰۳
- ۲۹- محاضرات الادبا، ص ۶۳۰
- ۳۰- محقق، مهدی، تحلیل اشعار ناصر خسرو، چاپ اول، تهران، انتشارات دانشگاه تهران،
۱۳۶۲، ص ۱۴۹
- ۳۱- ویل دورانت، تاریخ تمدن، ترجمه احمد آرام، جلد اول، تهران، انتشارات و آموزش
انقلاب اسلامی، ۱۳۶۵، ص ۴۳۵
- ۳۲- رودکی، ابو عبدالله جعفر بن محمد، «دیوان»، به کوشش خلیل خطیب رهبر، چاپ
سیزدهم، تهران، انتشارات صفی علیشاه، ۱۳۷۵، ص ۳۷
- ۳۳- ناصر خسرو قبادیانی، ابو معین، «دیوان اشعار»، به اهتمام مجتبی مینوی و مهدی محقق،
تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل، ۱۳۵۷، ص ۱۳۴.
- ۳۴- نظامی گنجوی، اقبال نامه، تصحیح حسن وحید دستگردی، جلد سوم، چاپ دوم،
تهران، مؤسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۶۳، ص ۱۱.
- ۳۵- همان، ص ۱۳۳
- ۳۶- نظامی گنجوی، خسرو و شیرین، هفت پیکر، تصحیح حسن وحید دستگردی، جلد دوم،
چاپ دوم، تهران، مؤسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۶۳، ص ۳۰
- ۳۷- همان، هفت پیکر، ص ۱۹
- ۳۸- همایی، جلال الدین «تابعه»، ارمغان، شماره ۹، سال ۱۳۳۹، ص ۴۳۴-۴۳۵
- ۳۹- کلیات شمس، ص ۵۳۳

- ۴۰- مولوی، جلال الدین محمد، مثنوی معنوی، دفتر اول، تصحیح رینولد نیکلسون، به
اهتمام نصرآ... پور جوادی، چاپ اول، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳، ب ۱۷۲۷-۱۷۲۸
- ۴۱- حافظ، شمس الدین محمد، دیوان، به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی، چاپ چهارم،
تهران، انتشارات زوار، ۱۳۶۲، ص ۱۷، ۶۳، ۱۲۴، ۲۷، ۲۶۲
- ۴۲- عمان سامانی، گنجینه الاسرار، چاپ سوم، تهران، اصفهان، انتشارات میثم، ۱۳۶۸،
ص ۱۷
- ۴۳- اخوان ثالث، مهدی، ارغنون، چاپ هفتم، تهران، انتشارات مروارید، ۱۳۶۷، ص ۱۶۵ و ۱۷۳.